

جام جم

جریان صهیونیستی از ساخت سریال «حشاشین» به دنبال چه چیز است؟

حشاشین کینه صهیونیستی به روایت مصری

گفت‌وگوی «جام جم»

با محمد حسن روحانی، سردبیر برنامه شبکه ۲

سخت‌گیر!
بیا وسط

در گفت‌وگوی «جام جم» با محمد هادی خفاجی، کارگردان مطرح شد

رمزگشایی
از جعبه سیاه چهره‌ها

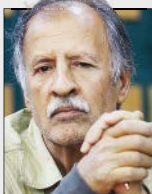
«جام جم»
بررسی می‌کند

مقاومت مرموز
در برابر سینمای مقاومت

دوشنبه نوشته‌ها

سینما؛ بی‌عشق هرگز!!

سینما عشق می‌خواهد، باید عاشق سینما بود تا سینمایی باشد. بله از قدیم این‌جوری بوده است. حتی دربین تهیه‌کننده‌ها هم صحبت از عشق بوده است. یعنی قبل از بول باید عاشق سینما می‌بودید. در دنیای سینما چیزی تحت عنوان «سینه‌فیل» داریم. «عشق فیلیم». درباره این طرفداران جدی سینما، فیلیم‌های زیادی ساخته شده است. مثلاً خیابان «ارباب جمشید» قدیم محل تجمع دفاتر و عشق فیلیم‌ها بود. عشق فیلیم‌ها حکایت‌شان از طرفداران و علاقه‌مندان سینما جداست. عشق فیلیم‌ها دلوب در سینما هستند تا حدی که برای حضور در یک پلان فیلیم حاضرند سرمایه مادی و معنوی خود را خرج کنند. قرار نیست در اینجا درباره عشق فیلیم‌ها بنویسم یا تحلیل کنم که این جریان در کدام محدوده ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها می‌گنجد. ولی به شدت متعقدم سینما به تهیه‌کنندگانی که عاشق سینما باشند، احتیاج دارد. سرمایه سالاری و بیول قلمبه به جیب زدن، در اغلب موارد عاشق بی سینما را گرفته است. دیگر از تهیه‌کننده‌ای که شب و روزش را صرف مثلاً جست‌وجو و پیدا کردن آرتیست جدید کند، خبری نیست. مانند مرحوم خاجیکیان. او به کنار زمین‌های ورزشی می‌رفت تا چهره جذاب و درعین حال توانا و منعطف در ابیفای نقش پیدا کند. از فردین تا فیروز؛ از ناصر تا رفیع. از وثوق تا جلال. از بیک تا حسین گیل، سرکوب، صفایی‌پور و اغلب نقش مکمل‌های اکشر کار و صدا البته کاریزماتیک محصول تلاش شبانه‌روزی تهیه‌کنندگان عشق فیلیم بود. قبل از ایران، در سینمای جهان نیز همین مسیر طی شده بود و نیز هنوز ادامه دارد. اغلب تهیه‌کنندگان سینمای این روزگار ایران در دفاترشان نشسته‌اند. منتظر یا به امید دلالتان. شاید باورش سخت باشد که بدانید تهیه‌کنندگانی داریم که حتی یک رمان تاریخ‌نویخانه‌اند (قابل اغماض است!) اما سالی یک‌ناتر هم نمی‌بینند تا بدانند که چقدر جوان باشمایل سینمایی مستعد داریم. تهیه‌کنندگان سینمای ایران به چند دسته و گروه و طیف فکری تقسیم می‌شوند (منظور تقسیم صنفی/تشکیلاتی موجود نیست). خب تکلیف تهیه‌کنندگان اگانی که روشن است. آنها به دنبال طرح و سناریویی اند تا دربین مدیران خریدار باشد. بعد از پیدا شدن متنی با رویکرد مدیرپسند در نوبت تصویب طرح و پرارورد، شب و روزشان به دعا و بعضالاً، ارتباط و... سپری می‌شود. به محض اعلام تصویب از سوی یک نهاد، شروع به چرتکه انداختن می‌کنند تا ببینند به چند نهاد دیگر نیاز دارند تا برای بیکاری دوران قبل و بعد فیلیم چیزی که جیب‌شان بماند. اینان غالباً مدیریت می‌شوند. حتی برای ابیفای نقش فیلیم‌شان هم دستور پذیرند. در تمام اجزای تشکیل دهنده فیلیم، بیش از هر پارامتری، جلب نظر مدیر و ارگان مربوطه مهم است. البته دربین این جریان بعضاً تهیه‌کنندگان اهل فکر و متعهد به مخاطب و موضوعات استراتژیک هم پیدا می‌شود. اما کمتر تهیه‌کننده‌ای به فکر تأمین کاسه اسلام و مردم (مخاطب) است. گروهی داریم که تهیه‌کننده/کارگردان‌اند. غالباً اینها در هیچ‌کدام تخصص ندارند. بیشتر پست‌های فیلیم‌شان را هم خانوادگی انجام می‌دهند و دیده شده که برای تأمین سرمایه از جلب مشارکت دولتی/اگانی تا نقش فروشی هم پیشه می‌کنند تا همه سود فیلیم، یک‌جا به حساب خودشان برود و نیز جریانی ضعیف که اساساً سینما را برای منظوره‌های دیگر از جمله سیاست‌پیشگی می‌خواهند لذا تکلیف آنها هم روشن است. اما دراین بحث جایی ندارند، چون وظیفه‌شان حصول به منظوره‌ای غیر سینمایی است. بنابراین، حرف اصلی درباره تهیه‌کنندگانی است که با پول خودشان فیلیم می‌سازند و چون برای پس‌انداز و جور کردن سرمایه عرق ریخته‌اند، برای بازگشت آن هم دچار چالش جدی با ویژگی‌هایی از ساخت فیلیم هستند که در درجه اول تماشاگر از آن لذت ببرد. این جریان به شدت عشق سینما است یا باید باشد. به‌رغم خطر گسترش ابتذال ازاین‌سو، ولی سینمای پرمخاطب از دل این جریان بسط و گسترش یافته و خواهد یافت. به‌نظم برخلاف ادعای برخی آدم‌ها و جریانات فکری/سیاسی، شرایط برای فعالیت و مشارکت بیشتر تهیه‌کنندگان عشق فیلیم مهیا شده است که هفته آینده دراین باره خواهیم نوشت.



محمدتقی فہیم
منتقد سینما

زاویه دید

برپرسش این است؛ چرا روشنفکری ایرانی کارش امروز به قبرستان اسرائیل ختم شد؟ اولین گام در بنای دیوار کر چه بوده؟ تقدم عقل مدرن بر وحی الهی؟ یا آویختگی به دامان غرب؟ آیا رسیدن به این نقطه ولو در الحاد غرق شدن، ناگزیر بود؟

این سؤال به معنی آن است که به‌طور کلی روشنفکری می‌توانست گرفتار عاقبت به‌شری ننگین دفاغ از اسرائیل نشود و چنان که در جهان بسیاری از روشنفکران بر خلاف هابرماس محکوم‌کنندگان جنایت‌های عربان صهیونیست‌ها بوده‌اند. روشنفکری معترض اروپایی، محصول عصر روشنگری، مدرنیته، عقل خودبنیان و خرد انتقادی مدرن و دغدغه و پذیرش بار مسئولیت تحول اجتماع و کنش‌مندی در هدایت آرمان جامعه اعم از آزادی و استقلال و عدالت‌خواهی و نفی استبداد و خرافه و ظلم‌ستیزی و نفی تبعیضات و پیشرفت جامعه بوده است؛ ابتدا در برابر فنودالیسم و استبداد کلیسا و حکومت مطلقه و سپس علیه ستم سرمایه‌داری از کمون پاریس تا انقلابات قرن ۱۹ و بالاخره در جنبش‌های اعتراضی علیه جنگ‌های امپریالیستی و تجاوزات و کودتاهای ضداستقلال و به سود جنبش‌های آزادی‌بخش؛ این حرکت‌ها مستقل و بنا به رشد فکری خود روشنفکری مدرن صورت گرفت اما در ایران روشنفکری تقلیدی همیشه آویران مکتبی بیگانه و وارداتی بود که سنت تفکر بر عنیبات اجتماعی و پژوهش درباره تحولات طبقاتی و فرهنگی نداشت و از نظریه‌های ایدئولوژیک حاضر و آماده غرب تبعیت می‌کرد، چه لیبرالیسم و چه مارکسیسم یا نیهیلیسم یا حتی فاشیسم و... و حتی در مبارزه مه برده تفکر وارداتی بود. همین غریزدگی امروز کارش ختم به شیطان بزرگ و چهره فجیع ابلیسی اسرائیل شده است، چرا؟



احمد میراحسان
نویسنده و منتقد

بحران‌های روشنفکری مدرن

پاسخ متفکران مدرن مذکور، دارای نکاتی است که غلط نیست اما ناقص و ناتمام است؛ حقیقت دارد که در جهان، روشنفکری بحران‌زده است اما این بحران ریشه‌ای اساسی دارد که مدرن‌ها آن را نهان می‌سازند و آن فقدان و بی‌باوری به یک مرجعیت مبتنی بر حق مطلق و تزلزل درباره حق متعال است که به شک درباره حق انضمامی ختم می‌شود یا جای اغوا و رویگردانی دلبخواه از حق را بنا به منافع شرکت در جنایت و ناحق حکومت خودی و کسب رفاه و امتیازات مادی بزمی‌گذارد. و باز این درست است که روشنفکری دچار بحران عقلانیت در جهان پسامدرن شده است اما این بحران به سبب آن رخ داده که واقعاً عقل مدرن و خودبنیان به تجربه طی دو قرن حاکمیت بلامنازع حفره‌های دهشتبار و خطاها و بطلان‌های مرگبار را پشت سر انباشت کرده و خوره عدم تصدیق و صدق تمام وجودش را گرفته و هیچ

چگونه روشنفکری ما به اسرائیل ختم شد؟

اولین گام سقوط روشنفکری



فرستاده است. روشنفکری در غرب در باطن حکومتی شده و برای رفاه خود از آرمانخواهی دست برداشته و در چارچوب اجازات حکومتی زندگی و نقد می‌کند و برای آن که عذرش را نخوانند دست به عصاره می‌رود. این همه به سبب از دست دادن ایمان به قدرت لایزال الهی و تصور مرگ خداست که رخ می‌دهد اما خدا نمرده و نمی‌میرد و نمردنی است بلکه کفر می‌پندارد. خدا را به قتل رسانده و جانشین شده و روشنفکری ناگاهان می‌بیند این پندار تا چه درجه جهالت و بلاهت آلود بوده و دستش خالی است.

مشت‌باز روشنفکران ایرانی

این وضعیت روشنفکری جهانی البته درباره روشنفکری ایرانی هم صدق می‌کند. با تفاوت‌ها و ویژگی‌هایی؛ بد اقبالی این روشنفکری مادو چیز است. در فضای پیرامونی‌زاده و خود‌عنصر و جودش پیرامونی و شبه مدرن بوده و دوم آن که در منطقه و کشوری زاده شده که دانایی پیشامدرن و اصیل و سنچشگر و دینی در آن حیات داشته و جعلی بودنش، خودباختگی و عدم اصالت و بی‌ریشگی‌اش در متن زندگی ایرانی ظهوری مضاعف داشته است. این روشنفکری حرام زاده و دایه‌اش هم سرشناسی بوده و نگرش بسا استعماری‌اش هم جلوه دیگری از آویختگی به غرب بوده که از نگاه غرب خود را می‌نگریسته است، ولو در جدال با غرب. متفکر و انقلابی مدرن، قادر نیست از نگاه اطمینان‌بخش حق مطلق و هدایت وحی و انسان کامل به علل سرگشتگی روشنفکر بی‌ایمان به حق ناب به خود و بحران خود بنگرد و خود را از جنبه تردید و شک و نیست‌انگاری که سرچشمه بحران فکری اوست، برهاند.



برای خواندن بخش اول کاورنگ را اسکن کنید

برش

روشنفکر چپ بدتر از راست و بالعکس

اضافه بر انتقال بحران جهانی در درون روشنفکری ایرانی، خود موقعیت روشنفکری ایرانی بحران‌زا بوده است. در اینجا هم مشترکاتی وجود دارد که البته متفکران مدرن فراتر از آن حاضر نیستند ریشه‌های بحران روشنفکری ما را بنگرند که دین ناباوری یا روشنفکری دین‌باور اما التقاطی است که قرآن و خاندان وحی برای او یک عادت گوشه طاقچه قدیمی خانه پدری است، نه هدایت اداره زندگی روزمره فردی و جامعه. این روشنفکری از آغاز در فضای پیرامونی و زهدان دنباله‌روی و شبه‌مدرنیسم متولد شد و هرگز بر اساس نقد عقلانی اندیشه سنتی بومی و اندیشیدن و پژوهش فلسفی، اجتماعی و سیاسی نویری شکل دادن گفتمانی که رحم و رایشگاه نظریه بر اساس تفکر و تجربه و واکاوی واقعیت زنده جهان زیست باشد، نرسید و جز گزافه‌های همان بلعیده‌های هضم‌شده و ایجاد‌درسر و ماجراجویی و فکرهای عبث، بهرودای برای جامعه نداشت و در برشورترین بیان احساسی و ادبی‌مشتی آرای جهالت‌بار و سطحی و ناموزون تحویل جامعه داد؛ مانند رساله نیجریه کرمانی، آرای تقی‌زاده و حاکم خان و کتاب احمد طالبوف یعنی سفینه طالب. تئوری پردازی اقتصادی کاملش درباره جنبش کارگری ایران رونویسی ایرانی از انگلیس، تاریخ بیست ساله جزئی اقتصاد ساده سعید محسن و نوشته‌های حنیف‌زاد و روحانی و اسلام‌شناسی واقعاً یا ارزش صفر مرحوم شرعیته که به قول استاد مطهری متنی بیسودانه از اسلام بر اساس جامعه‌شناسی استادفراسوی‌اش است. روشنفکری چپ بدتر از روشنفکری لیبرال و روشنفکری لیبرال بدتر از روشنفکری چپ، در برابر جهان وحشی سرمایه‌داری غرب خلع‌سلاح شده است. روشنفکری که به ستایش دموکراسی و آزادی و علم غربی می‌پرداخت در جهان پسامدرن مواجه با جعلی بودن آزادی به روایت مدرن‌ها و نیز دموکراسی و دانش و وابستگی به قدرت شد و حتی دانشگاه هم بی‌اعتبار شد و همه به ابزارهای وحشی‌ترین استکبار و فرعونیان بدل شد و در این فضا آویختن به دامان قدرت سرمایه خونریز جهانی برای روشنفکر ایرانی تنها مغر و قبیح‌زدایی شده است. و به‌طور منغل به دنبال سرنویشت تسلیم جهان بی‌خدایی شد که دیگر عدل و ظلم در آن معنایی برای روشنفکر ایرانی نداشت. عدالت‌زدایی او را به ورطه و مفاک بردگی ارباب غربی‌اش کشانده است. چپ آمریکایی و نولیبرالیسم باسرنایب چنین زاده شد و ناگاهان درون حکومت سربرآورد در حالی که نقش دوست و جاده صاف کردن شیطان بزرگ را در انقلاب ضد شیطان‌های بازی می‌کرد. نادیده‌گرفتن ریشه بحران روشنفکر ایرانی که بی‌دینی است در متن انقلاب دینی، که او را به متحد شیاطین کشاند، همان خطای بزرگ روشنفکران مدرن است که با همه روحیه متفکر و منصف‌آلودگی هستی‌شناختی‌شان مانع دیدن علت بحران و سقوط این روشنفکری تا سختی با اسرائیل در جنایت و قلب قسی و سیاه کنونی‌اش است.